



## رودکی سمرقندی



سید احسان واعظی

### هر که ناموخت از گذشت روزگار چیز نامورد ز هیچ آموزگار

رودکی شاعر آغاز قرن چهارم است که او را بسبب مقام بلندش در شاعری و به علت پیشوایی فارسی گویان و آغازیدن بسیاری از انواع شعر پارسی بحق (استاد شاعران) لقب داده اند. در قدیم ترین و درست ترین مأخذی که از او یاد شده، کنیه و نام و نسبش "ابو جعفر بن محمد" می باشد که به حدس قریب به یقین در نیمه دوم قرن سوم هجری در دره بنج مرکز ناحیه رودک سمرقند تولد گردیده و اشتهاش به رودکی نیز از همین جا نشأت نموده است. از آغاز حیات او و کیفیت تحصیلاتش اطلاعی در دست نیست. عوفی در لباب الالباب گفته که: "چنان ذکی و تیز فهم بود که در هفت سالگی قرآن تمامت حفظ کرد و قرائت بیاموخت و شعر گفتن گرفت و معانی دقیق میگفت، چنانکه خلق بروی اقبال نمودند و رغبت او زیادت شد و او را آفریدگار تعالی، آواز خوش و صوت دلکش داده بود و به سبب آواز در مطربی افتاده بود، بر بطن بیاموخت و در آن ماهر شد و آوازه او به اطراف و اکناف عالم برسد و امیر نصر بن احمد سامانی که امیر خراسان بود، او را به قربت حضرت خود مخصوص گردانید، و کارش بالا گرفت."

عوفی در مقدمه همین سخنان نوشته است که از " مادر نابینا آمد ه" و شاعران نزدیک به عهد او هم که در همان محیط زندگانش میزیسته و شاعری می کرده اند ، به این مطلب اشاره نموده اند. اما برخی از تذکره نویسان را عقیده بر آنست که رودکی در قسمتی از زندگانی خود بینا بوده و بعد ها به علتی که معلوم نگردیده نابینا شده است. اما اتفاقاً یک اشاره تاریخی در این باب وجود دارد که ما را از این تحیر می رهاوند و آن تصریح محمود بن عمر نجاتی است ، در کتاب بساتین الفضلاء و ریاحین العقلا فی شرح تاریخ العتبی که بسال 709 هجری تالیف گردیده ، بر اینکه رودکی در آخر عمر خود کور شده است. اینکه برخی از نویسندگان و صاحبان تذکره پنداشته اند که رودکی کور مادر زاد بوده و یا در طفولیت نابینا شده است آنقدر قرین به حقیقت نمی باشد. زیرا اگر چنین مطلبی صحت میداشت ، رودکی در قصیده ای بی مانندی که در وصف پیری و فروریختن دندان خود گفته است بطور قطع و یقین از رنج نابینایی نیز سخن میگفت و آن درد جانسوز را شرح میداد .

نبود دندان ، لا ، بل چراغ تابان بود  
ستاره سحری ، قطره های باران بود  
که حال بنده ازین پیش، برچه سامان بود  
شد آنزمانه، که مویم به رنگ قطران بود  
کجا گران بد ، زی من هماره ارز ان بود  
از آن سپس ، که به کردار سنگ و سندان بود  
همیشه گوشم ، زی مردم سخندان بود  
سرود گویان ، گویی هزار دستان بود  
ازین همه تنم آسوده بود و آسان بود  
شد آن زمانه که او شاعر خرآسان بود

مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود  
سپید صبح زده بود و در و مرجان بود  
همی ندانی ای آفتاب غالیه موی  
شد آن زمانه ، که رویم بسان دیبا بود  
نبید روشن و دیدار خوب و روی لطیف  
بسا دلا، که بسان حریر کرده به شعر  
همیشه دستم زی زلفکان خوشبو بود  
بدان زمانه ، ندیدی که زی چمن رفتی  
عیال نه، زن و فرزند نه، مونث نه  
شد آنزمانه ، که شعورا جهان بنوشت

به همین ترتیب رودکی در سایر قطعات خود نیز نه تنها راجع به نابینایی خویش هرگز شعری نسروده، بلکه در اشعار او گاه به اشاراتی که دال بر بینایی اش در مدتی از حیات وی بوده بر میخوریم .  
چنانچه که درین بیت :

### چادری دیدم رنگین بر او      رنگ بسی گونه بر آن چادرا

رودکی در عصر سامانیان میزیست و در دربار آنها که مردمان آزاد اندیش و هنر پرور بودند ، از مکنث، شأن و تجمل بسیار بر خوردار بود . وی مردانی چون امیر نصر سامانی ، ما کان کاکای از سران و امیران دیلمی و ابوالفضل بلعمی و وزیر دانشمند دربار سامانی را که تحایف بزرگ و صلوات و جوایز بیشمار از آنها در یافت میداشت، در اشعار بسیار زیبا و استادانه خود ستوده است. از میان این ممدوحان، ابوالفضل بلعمی و وزیر دانشمند سامانیان به رودکی اعتقاد وافر داشت و او را میان شاعران عرب و عجم بینظیر میدانست و ظاهراً مشوق رودکی در نظم کلیله و دمنه همین وزیر ادب دوست بوده است .

رودکی سمر قندی از گویندگان چیره دستی است که علاوه بر قوت طبع و قدرت شاعری، از فنون موسیقی و قوف کامل داشته و چنگ نواز ماهر و خواننده شور انگیز بوده است. یکی از علل مهم تاثیر اشعار وی، آن بود که ترانه های شیوای خود را با آواز گرم و حزین فرو میخواند و با نوای چنگ آنها را توأم می ساخت. تاثیر عظیم شعر معروف او " بوی جوی مولیان آید همی " در ادب فارسی مثل است. درین باره نوشته اند که امیران و سپاهیان دربار امیر نصر سامانی در توقف طولانی او در هرات که حدود چهار سال به طول انجامید ، ملول شده بودند ، ناچار به رودکی روی آورده بودند تا بطریقی

میل امیر را مبنی بر رفتن بسوی پایتخت یعنی بخارا متمایل سازند . رودکی بر بط گرفت و بحضور امیر رفت و با آواز خوش چنین برخواند :

بوی جوی مولیان آید همی      یاد یار مهربان آید همی  
ریگ آمو و درشتی های او      زیر پایم پرنیان آید همی  
آب جیحون با همه پهناوری      خنگ ما را تا میان آید همی  
میر ماه است و بخارا آسمان      ماه سوی آسمان آید همی  
میر سرو است و بخارا بوستان      سرو سوی بوستان آید همی  
ای بخارا شاد باش و دیر زی      میرزی تو شاد مان آید همی

این نغمه های خوش چنان در دل امیر موثر افتید که نوشته اند حتی به قدر پوشیدن کفش معطل نشده ، پای در رکاب اسب نهاد و بسوی بخارا راه افتاد .

اشعار رودکی روان ، ساده ، دل انگیز و سرشار از شوق و ستایش لذت و شادی های زندگی است. این اشعار در بلاغت اسلوب ، رقت معانی و انسجام و استحکام کلام ممتاز است . سبک و شیوه اشعار وی دلکش و لطیف است و در عین حال جزالت خاصی دارد که کمتر شاعری بدان پایه رسیده است . استفاده از اشعار رودکی برای ما فقط از زاویه تاریخ ادبیات نیست بلکه با معیار های امروزی شعر هم میتوانیم ازین آثار بهره هنری ببریم . از همین جاست که رودکی را میتوان از نادر شاعرانی دانست که شعرش تا امروز حضور دارد و ارزش هنری خود را حفظ کرده است . این اشعار برای شاعر امروز نیز میتواند سرمشقی باشد از صداقت تو ام با شاعرانگی و این چیز است که پس از او تا قرن حاضر ضعیف و کم رنگ بوده ، مگر در شعر محدودی از اساتید نامور ، بلند مرتبه و نخبه گان بعد از وی . در آخرین تحلیل شعر رودکی بشکل شگفت آوری احساس بر انگیز و بی شایبه است ، چون بیش ازین که متوجه یک سنت دیر پای ادبی و مخاطبان محفلی باشد ، متکی به تجربیات شخصی خویش نیز بوده و البته این توانایی را هم داشته که با این تجربیات رنگ شاعرانه برند . چنانکه عصاره این همه تجارب را در یکی از بیت های شعر وی که فرموده :

### هر که ناموخت از گذشت روزگار      چیز نا موزد ز هیچ آموزگار

میتوان به خوبی درک نمود . رودکی نزد همه شاعران و ادیبان معاصر خود در خراسان و ماوراءالنهر به عظمت و مقام شاعری شناخته و توصیف شده است . بعد از او نیز بسیاری از شاعران بزرگ مانند دقیقی بلخی ، کسایی مروزی ، فردوسی طوسی ، فرخی سیستانی ، مسعود سعد ، امیر معزی ، و دیگران او را به بزرگی مرتبت ستوده و بسا که از او به عنوان "استاد شاعران" و "سلطان شاعران" یاد کرده اند . عنصری ملک الشعرا دربار سلطان محمود غزنوی با همه قدرت طبع و بلندی مقام به قصور خود و استادی رودکی در فن غزل سرایی اعتراف کرده و گفته است :

### غزل رودکی وار نیکو بود      غزل های من رودکی وار نیست

رودکی شاعری است پرکار و تقریباً در همه مضامین رایج شعر آن روز یعنی مدح ، وصف ، رثا ، پند و حکمت و غیره و در انواع شعر از قصیده و غزل ، قطعه و رباعی طبع آزمایی نموده و مثنوی های گوناگون ساخته است . وی به کثرت شعر در زمان خود معروف بوده و رشیدی سمر قندی مدعی است که اشعار او را بر شمرده و از صد هزار بیت متجاوز بوده است .

شعر او را بر شمردم سیزده ره ، صد هزار هم فزون تر آید ، ار چونان که باید بشمری

محمد عوفی نیز در لباب الباب نقل کرده که اشعار رودکی یکصد دفتر بوده است. به هر حال مسلم است که او طبیعتاً شاعر بود و بی تکلف و زحمتی شعر میساخت. چنانکه ترجمه کلیله و دمنه را که به امر نصر بن احمد صورت گرفته بود، بر او می خواندند و او می شنید و به شعر در می آورد. ولی اکنون از آن همه اشعار رودکی جز چند قطعه و قصیده که در کتب قدیم نقل شده و بعضی ابیات پراکنده که در دفاتر اشعار کتب لغت و تذکره ها آمده است، چیزی در دست نیست. برخی از اشعار رودکی در دیوان قطران تبریزی راه بسته و دیوانی هم که از رودکی به طبع سنگی رسیده حاوی اشعاری از قطران است. یکی از علل این اختلاط آنست که نام ممدوح رودکی (نصر) برای غیر اهل تحقیق قابل اشتباه با کنیه ممدوح قطران (ابو نصر، مملان بن و هسودان حکمران آذربایجان) بوده است. مهمترین اثر رودکی که اکنون جز ابیات پراکنده بی از آن باقی مانده، کلیله و دمنه منظوم است. رودکی پیر و طریقه اسما عیلی بود و ابو نصر سامانی نیز نخستین امیری بود که با این مذهب گرائید و ازین رو به مبلغین اسما عیلی اجازه داد تا در قلمروش آزادانه مذهب خود را تبلیغ کنند. پس از خلع نصر سامانی عده ای در پی آزار و اذیت رودکی و سایر اسماعیلیان برآمدند، وی از دربار طرد شد و بعد عمری مشقت و خواری در سال 329 هجری در مولد خود قصبه بنج رودک در گذشت و در همانجا بخاک سپرده شد. اینک نمونه چند از کلام وی.

پند زمانه

زمانه پند آزاد وار داد مرا  
زمانه ، چون نگری ، سر بسر همه پند است  
بروز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری  
بسا کسا که بروز تو آرزو مند است  
زمانه گفت مرا : خشم خویش دار نگاه  
که را زبان نه به بند است، پای در بند است

سوغ پیری

من موی خویش را نه از آن میکنم سیاه  
تا باز نو جوان شوم و نو کنم گناه  
چون جامه ها بوقت مصیبت سیه کنند  
من موی از مصیبت پیری کنم سیاه

شاد زی

شاد زی باسیه چشمان، شاد  
که جهان نیست ، جز فسانه و باد

زآمده ، شاد مان نباید بود  
وز گذشته ، نکرد باید یاد  
من و آن مشک موی غالیه بوی  
من و آن ماه روی حور نژاد  
نیک بخت، آن کسی که داد و بخورد  
شور بخت ، آن که او نخورد و نداد  
باد و ابر است ، این جهان افسوس  
باده پیش آر ، هرچه باد آباد

### عقیق

رودکی چنگ بر گرفت و نواخت  
باده انداز ، کو سرود انداخت  
زان عقیقین می ، که هر که بدید  
از عقیق گداخته، نشناخت  
نابسوده ، دودست رنگین کرد  
ناچشیده به تارک اندر تاخت